

جستارنامه ادبیات تطبیقی
(فصلنامه علمی تخصصی دانشگاه آزاد اسلامی واحد یزد)
سال یکم، شماره دوم، زمستان ۱۳۹۶

مؤلفه‌های روان‌شناسی شخصیت براساس دیدگاه یونگ در حکایات بوستان سعدی

دکتر محمود صادق‌زاده* و لیلا دهقان‌بنادکی**

چکیده

بوستان آینه تمام‌نمای جامعه اخلاقی، انسانی و آرمانی سعدیست که در آن به توصیف رفتارهای اجتماعی انسان می‌پردازد. او با ارائه راهکارهایی عملی برای بهبود رفتار و روابط انسانی، پاسخ‌گوی بسیاری از معضلات و تعارضات روحی و روانی افراد جامعه آن زمان و حتی اکنون است. وی برای رسانیدن پیام‌های اخلاقی و انسانی خود از ابزار پر تأثیر حکایت بهره برده و از شخصیت‌ها به عنوان محوری‌ترین عامل در شکل‌گیری حکایات استفاده کرده است. هدف روان‌شناسی نیز شناخت ابعاد شخصیت انسان و ارائه راهکارهایی برای رشد و خود آگاهی بیشتر اوست. در این پژوهش به شیوه توصیفی، تحلیلی و کمی به نقد رفتارهای شخصیت‌های حکایات بوستان براساس نظریه روان‌شناسی شخصیت یونگ پرداخته شده است. ابتدا حکایت‌هایی که بر مبنای دیدگاه روان‌شناسی شخصیت یونگ قابل انطباق و بررسی بود، شناسایی و سپس مولفه‌های روان‌شناسی شخصیت‌های اصلی در آن حکایات به ترتیب باب‌ها، تحلیل، بررسی و ارزیابی و نتایج به صورت جدول و نمودار مشخص شده است. با توجه به بررسی‌های انجام شده، در بین نوزده حکایتی که براساس دیدگاه‌های یونگ در مورد روان‌شناسی شخصیت قابل بررسی بود، مولفه‌های نوع شخصیتی درون‌گرا با هشت حکایت و حدود ۴۲ درصد، بیشتر از سایر دیدگاه‌های یونگ بسامد داشت.

کلیدواژه‌ها: بوستان، روان‌شناسی شخصیت‌ها، یونگ، نقد روان‌شناختی.

* دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلام واحد یزد، sadeghzadeh@iauyazd.ac.ir .

** کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد یزد، leila.dehghan42@gmail.com .

۱. مقدمه

۱-۱. اهمیت و بیان مسأله

در میان رویکردهای گوناگون نقد و بررسی آثار ادبی که از ابتدای قرن بیستم شکل گرفت؛ نقد روان‌کاوانه آثار هنری و تحلیل متون ادبی از منظر روان‌شناسی از ویژگی خاصی برخوردار است. فروید به عنوان بنیان‌گذار روان‌کاوی توانست با توجه به دریافت‌های جدید و نوآورانه خویش از روان انسان و کشف ابعاد جدیدی از وجود آدمی قرائت تازه‌ای را از متون ادبی و اساطیری و آثار هنری به مخاطبان خود ارائه دهد. پس از وی نقد روان‌کاوانه دستخوش تحولات گوناگونی شد و در جریان این تحولات یکی از برجسته‌ترین روش‌های تحلیل آثار ادبی، نقد و تحلیل شخصیت‌های اثر ادبی از منظر روان‌شناسی بود که توسط شاگردان فروید، یونگ، آدلر و به‌ویژه جونز پی‌گیری و به عنوان یکی از برجسته‌ترین رویکردهای نقد روان‌کاوانه کلاسیک مطرح شد.

در پی نتایجی که ناقدان ادبی در سده‌های گذشته به دست آوردند آنچه نقد روان‌کاوانه خوانده می‌شود، سه معنا دارد: یک معنای آن تلاش‌هایی است که معمولاً معطوف به قرار دادن ادبیات در باب نظام روان‌شناسی است. نوع دوم نقد روان‌کاوانه متون ادبی می‌تواند به معنای روان‌کاوی ادبیات باشد؛ به این معنا که روان‌شناسی و ادبیات دو چیز مستقل از یکدیگرند که در عین استقلال با یکدیگر پیوندهایی نیز دارند. نوع سوم نقد روان‌کاوانه، روان‌کاوی در ادبیات به معنای کوشش در جهت کشف مسائل روان‌شناسی در متون ادبی است.

هدف از نقد روان‌کاوانه نیز تحلیلی بر شخصیت‌هایی است که زاینده ذهن مولف است. در این نگرش محوریت با افعال و گفته‌های شخصیت‌های روایت است که جهت‌دهی نگرش روان‌کاوانه را در چارچوب کنش‌های خود در دست می‌گیرد. در این شکل اصالت با شخصیت روایت است و ناقد روان‌کاو به دنبال تحلیل ابعاد شخصیت در چارچوب متن.

در این مقوله متون کلاسیک جایگاه بروز و ظهور خوبی برای این نوع نگرش است. ادبیات از طرفی سرچشمه نام‌گذاری مفاهیم روان‌کاوی است و از سویی دیگر بنیان و پایه مفاهیم آن. از آن‌جا که متون کهن به مثابه آینه‌ای از روان و آرزوهای انسان

در دوران خویش بوده است و همچنین تصویر ذهنی بشر را از انسان‌های آرمانی خود هرچند تمامتر آشکار می‌کند، بنابراین می‌تواند جایگاه مناسبی برای پردازش روان‌کاوانه باشد. در این باره یونگ نیز معتقد است داستان‌هایی بیشتر ارزش تحلیل دارند که به عنوان اثری غیرروان‌شناختی و در قالب شاهکار هنری مطرح شده باشند.

از این رو، نقد و تحلیل شخصیت‌های اثر ادبی از منظر روان‌شناسی یکی از برجسته‌ترین رویکردهای نقد نوین و پیشرفته به شمار می‌رود که در نقد آثار کلاسیک نیز استفاده می‌شود. بوستان وزین سعدی نیز هنرمندانه‌ترین و شاعرانه‌ترین مثنوی حکمی، اخلاقی و تعلیمی در ادب پارسی است که سعدی شیرازی به انسان و رفتارهای آدمی در موقعیت‌های مختلف توجه کرده؛ به طوری که در بسیاری از موارد عقاید وی با یافته‌های روان‌شناسی نوین قابل انطباق و بررسی است. بدین منظور ضروری است که حکایت‌های بوستان با توجه به مکتب‌ها و دیدگاه‌های مختلف روان‌شناسی شخصیت و شیوه‌های شخصیت‌پردازی تحلیل، بررسی و ارزیابی شود.

۱-۲. پیشینه تحقیق

درباره سبک، محتوا و اندیشه‌ها و شیوه‌های حکایت و شخصیت‌پردازی در بوستان سعدی تألیفات و تحقیقات بسیاری انجام شده که با توجه به موضوع انتخابی بیش و کم از آن‌ها استفاده شده است؛ مهم‌ترین آن‌ها عبارتند از:

- مقاله‌ای با عنوان «بررسی عنصر شخصیت در حکایات بوستان سعدی» از اکبر صیادکوه، آزاده نجفیان و پریسا ظهیر امامی که در مجله بوستان ادب دوره دوم، شماره دوم، تابستان ۱۳۸۹ به چاپ رسیده است. این پژوهش به فراوانی افراد یا اشخاص اصلی حکایت‌های بوستان اختصاص یافته و نشان می‌دهد که در حکایات بوستان چه گونه‌ای از شخصیت‌ها نمود بیشتری دارند؟ پویایی و ایستایی شخصیت‌های اصلی چگونه اند؟ تعداد شخصیت‌های مثبت و منفی چقدر است؟

- «شناسایی و تبیین مولفه‌هایی روان‌شناسی مثبت در بوستان و گلستان سعدی» از خانم بهاره بدری، دانشجوی دانشگاه علامه طباطبایی، پاییز ۱۳۹۰. این پژوهش براساس روان‌شناسی مثبت‌گرا و با تکیه بر استعداد و توانایی‌های انسانی به جای تمرکز بر بیماری‌ها به بررسی اشعار و حکایت‌های بوستان و گلستان و با هدف شناسایی و تعیین

مؤلفه‌های روان‌شناسی مثبت صورت گرفته است.

- پایان‌نامه «بررسی بوستان و گلستان سعدی با تکیه بر روان‌شناسی فرهنگی» از خانم آذر بهاروندی دانشجو دانشگاه لرستان، ۱۳۹۰. در این تحقیق تلاش شده است تاثیر پذیری سعدی از محیط و فرهنگ جامعه‌اش و تاثیر آن در بوستان و گلستان بررسی شود. با توجه به تصویری که سعدی از دنیای واقعی آن روزگار همراه با چهره عاطفی و اخلاقی انسان‌ها ماهرانه ترسیم کرده است، تاثیر فرهنگ بر سعدی و هم‌عصران وی را از لابه‌لای آثار او می‌توان دید.

- «واکنش‌های عاطفی و احساسی در بوستان سعدی» از مرضیه صمدی زاده، دانشگاه آزاد اسلامی، ۱۳۹۱. این پژوهش به منظور بررسی تعاریف و شناخت شیوه‌های بیان و ویژگی‌های عواطف بوستان سعدی بر اساس جنبه‌های عاطفی قرآن و کتب دینی و اخلاقی و داده‌های روان‌شناسی تهیه شده است.

۳-۱. روش کار

در این مقاله کوشش شده که به شیوه توصیفی، تحلیلی و تعلیلی اصلی‌ترین شخصیت‌های بوستان بر اساس مکتب روان‌شناسی تحلیلی کارل گوستاو یونگ بررسی شود. بنابراین ابتدا با بهره‌جستن از کتاب‌هایی مانند: «تاریخ روان‌شناسی نوین» و «نظریه‌های شخصیت از شولتز»، «روان‌شناسی شخصیت از یوسف کریمی» و «نظریه‌های شخصیت از علی‌اکبر سیاسی» در باره مهم‌ترین مکتب‌ها به‌ویژه روان‌شناسی شخصیت‌ها مطالعه و بررسی شد؛ سپس تمامی حکایات بوستان چندین بار مطالعه و بررسی و شخصیت‌های حکایت‌ها براساس ویژگی‌های اصلی آن‌ها در چهار دسته نوعی یا تیپیک، مذهبی-عرفانی، تاریخی-اسطوره‌ای و تمثیلی، دسته بندی و در حد لزوم از جنبه‌های پویایی، ایستایی، مثبت و منفی بودن و... بررسی شد. در ادامه حکایت‌ها و شخصیت‌هایی که بر مبنای مؤلفه‌ها و ویژگی‌های روان‌شناسی شخصیت از دیدگاه یونگ قابل انطباق بود، تحلیل، بررسی و ارزیابی و نتایج آن در جدول و نمودار ارائه شد. منبع اولیه این پژوهش، بوستان سعدی تصحیح خزائلی (۱۳۷۵) بوده و ابیات استفاده شده بر اساس شماره صفحه ارجاع داده شده است.

۱-۴. مبانی نظری تحقیق

کارل گوستاو یونگ برترین و مشهورترین شاگرد و همکار فروید بود و مدت شصت سال از زندگی خود را برای شناختن روان پیچیده انسان و شیوه‌های برطرف کردن مشکلات آن صرف کرد. درحال حاضر از او به عنوان یکی از بزرگ‌ترین متفکران مسایل روانی در قرن بیستم میلادی نام می‌برند. یونگ شخصیت هر فرد را محصول تاریخ قرون و اعصار اجداد او می‌داند. به نظر او شخصیت انسان امروزی، براساس تجارب جمعی و تصاعدی نسل‌های گذشته و حتی انسان‌های اولیه شکل گرفته است. مبنای شخصیت از دید یونگ قدیمی، ابتدایی، فطری، ناخودآگاه و احياناً جهان شمول است. اهمیتی که یونگ برای گذشته نژادی و تاریخی شخصیت فرد قایل بود باعث شد که بیش از هر روان‌شناس دیگری به مطالعه اسطوره‌ها، مذاهب، سمبل‌های قدیمی، آداب و رسوم و عقاید انسان‌های اولیه بپردازد. (شاملو، ۱۳۹۰: ۴۶)

اگرچه یونگ شاگردی فروید را پذیرفت اما هرگز پذیرای کامل اعتقاد او نبود و هرچند که در اوایل آشنایی او تردیدها و مخالفت‌هایش با فروید را سرکوب می‌کرد، اما سرانجام با انتشار کتاب «روان‌شناسی ناهشیار» دیدگاه‌های خود را مطرح نمود و همین امر باعث شد رابطه دوستانه‌ی یونگ با فروید در سال ۱۹۱۴ قطع شود. از آن پس یونگ به شرح و بیان نظریه‌ی روان‌کاوی و روش مخصوص روان‌درمانی خود به نام روان‌شناسی تحلیلی معروف است؛ پرداخت. (سیاسی، ۱۳۹۰: ۵۱) روان‌شناسی تحلیلی یونگ یک حالت عرفانی و تحلیلی دارد که توجه شاگردان و مریدان زیادی را به خود جلب کرده است. یونگ اولین کسی است که اشاره مستقیم به مبحث سنخ‌های شخصیتی کرده است. وی معتقد است رفتاری که به نظر غیر قایل پیش بینی می‌رسد اگر بتوان زیر بنای ذهنی و برداشت‌ها و نگرش‌های اشخاص را شناخت؛ قابل درک و شناسایی و پیش بینی می‌شود.

یونگ در سال ۱۹۱۵ م برای اولین بار بحث قطبیت‌های برون‌گرا و درون‌گرا را مطرح کرد و نظریات خود را در قالب کتاب انواع روان‌شناختی منتشر ساخت که بعدها این نظریه به تیپ‌های هشت‌گانه‌ی یونگ معروف گردید. (کریمی، ۱۳۹۰: ۸۴) یونگ برای افراد انسانی برحسب آنکه بیشتر متوجه عالم درون باشند یا عالم بیرون دو تیپ شخصیتی قائل است: گروه یکم، درون‌گرا و گروه دوم، برون‌گرا. نگرش برون‌گرایانه

انسان را به سوی دنیای عینی بیرون سوق می‌دهد، درحالی‌که نگرش درون‌گرایانه او را متوجه دنیای درون خود می‌نماید.

این دو نگرش معمولاً در هر شخصی وجود دارد، ولی به‌طور معمول یکی غالب و آگاه و دیگری مغلوب و ناخودآگاه است. یونگ برای هر کدام خصایصی را بر می‌شمارد. درون‌گرایان به افکار و احساسات خویش توجه دارند. نگران آینده و محافظه‌کارند، اصول و معیارها را مهم‌تر از خود اعمال می‌دانند، در نوشتن بهتر از گفتن هستند. مردم گریز و دیر آشنا هستند. برون‌گرایان به افراد و اشیا توجه دارند، در زمان حال زندگی می‌کنند و به خود اعمال توجه دارند. خون گرم، پرحرف، زود آشنا و اهل معاشرت و اجتماعی هستند، طرفدار اصلاحات اساسی‌اند و راحت و روان سخن می‌گویند. (همان، ۹۶-۹۵) علاوه بر این دو تیپ شخصیتی یونگ برای آدمی چهار کارکرد نیز قایل است که عبارتند از: تفکر، احساس، ادراک، الهام که ترکیب آن‌ها با دو تیپ ذکر شده، جمعاً هشت تیپ شخصیتی ایجاد می‌کند:

۱) تیپ برون‌گرای متفکر: افراد این سنخ طبق قواعد دقیق وجدی زندگی می‌کنند. آنان احساسات و عواطف خود را مهار می‌زنند. در تمام جنبه‌های زندگی خود عینیت‌گرا هستند و در افکار و عقاید خود خشک و متجهرند. (کریمی، ۱۳۹۰: ۸۵)

۲) تیپ برون‌گرای احساسی یا عاطفی: این افراد تفکر را سرکوب کرده و شدیداً عاطفی هستند. آنان سخت به ارزش‌ها و اخلاقیات و سنت‌های که به آنان آموخته شده است می‌چسبند و معمولاً نسبت به انتظارات و عقاید دیگران حساس‌اند. (همان: ۸۵)

۳) تیپ برون‌گرای حسی: این تیپ شخصیتی برخوشی و لذت تاکید دارد و تمرکز او بر جستجو مداوم تجربه‌های شورانگیز است. چنین اشخاصی جهت‌گیری قوی نسبت به واقعیت دارند و قدرت سازگار شدن آنها با افراد و موقعیت‌های مختلف بسیار زیاد است.

۴) تیپ برون‌گرای شهودی: یونگ معتقد بود این افراد از نظر کارهای سیاسی و تجارتمندی عالی هستند؛ زیرا استعدادی قوی در بهره‌گیری از فرصت‌ها دارند. آنان جذب اندیشه‌های نو می‌شوند و تمایل دارند که خلاق بوده و بتوانند دیگران را در پیشرفت و موفقیت ترغیب کنند.

۵) تیپ درون‌گرای متفکر: این افراد نمی‌توانند به راحتی با دیگران را بیابند. در

انتقال اندیشه‌های خود دشواری دارند، نسبت به دیگران سرد و بی‌ملاحظه به نظر می‌رسند. آنان به جای احساسات بر تفکر تاکید دارند و قضاوت عملی ضعیفی دارند.

۶) تیپ درون‌گرای احساسی و عاطفی: در این افراد تفکر و اظهار علنی عواطف سرکوب می‌شود. آنان از سوی دیگران مرموز، غیرقابل دسترس به نظر می‌آیند و تمایل به سکوت، ملایمت و کودکانه بودن دارند و نسبت به احساسات و افکار دیگران کم‌ملاحظه‌اند.

۷) تیپ درون‌گرای حسی: این تیپ را افرادی غیر عقلایی و بریده از جهان روزمره تشکیل می‌دهند. آنان به بیشتر فعالیت‌های انسان به دیده سرگرمی و نیک‌خواهی می‌نگرند. از نظرزیبا شناختی حساس‌اند. بر سیاست متمرکزند و شهود را سرکوب می‌کنند.

۸) تیپ درون‌گرای شهودی: این افراد ممکن است آن چنان بر شهود متکی باشند که تماس آنان با واقعیت به حداقل برسد. افرادی هستند خیال‌باف و پنداره پرور. ممکن است دیگران آنان را به سختی درک کنند و بنابراین ممکن است از سوی دیگران ناجور و عجیب و غریب به نظر بیایند. (کریمی، ۱۳۹۰: ۸۶)

۲. بحث

باب ۱، حکایت ۳: موضوع و درون‌مایه: خردمندی مسافر جهان‌دیده و دوراندیشی پادشاه.

خلاصه حکایت: مسافری جهان‌دیده از سوی ساحل دریای عمان به شهری رسید. پادشاه آن سرزمین مردی خردمند و دوراندیش بود. خدمتگزاران شاه او را به حضور ملک بردند و در اثنای سخن پادشاه، متوجه شد که مرد مسافر بسیار کاردان و زیرک است و تصمیم گرفت مسند وزارت را به او بسپارد. از طرفی وزیر بددل و حسود پادشاه مصمم شد تا نظر تأیید پادشاه را از مرد مسافر برگرداند و نزد ملک از مرد مسافر بدگویی بسیار کرد. ملک که بسیار آشفته شده بود صلاح را در این ندانست که به یکباره بر مرد مسافر خشم گیرد و بدگویی‌ها و سخن‌چینی‌های وزیر حسود را در دل پنهان داشت و مخفیانه بر اعمال و رفتار مسافر دقت کرد تا اینکه در کار او خللی دید و به او گفت:

گمان بُردمت زیرک و هوشمند ندانستم خیره و ناپسند

در ادامه ملک بدگویی‌های وزیر را نزد او بازگو کرد؛ مسافر در جواب ملک:
 بخندید و انگشت بر لب گرفت کزو هرچه آید نیاید شگفت
 حسودی که بیند به جای خودم کجا بر زبان آورد جز بدم
 من آن‌گاه انگاشتم دشمنش که خسرو فروتر نشاند از منش
 (بوستان، باب ۱: ۸۵)

در ادامه مرد مسافر دلیل رفتارهایی که از نظر پادشاه ناپسند بوده، شرح می‌دهد و مجدداً نظر تأیید پادشاه را می‌گیرد.

شخصیت‌های اصلی: ۱- مسافری از دریای عمان بر آمده، پویا، مثبت، شخصیت نوعی (وصفی)؛ ۲- وزیر کهن، ایستا، منفی، شخصیت نوعی (وصفی).
 تحلیل روان‌شناسی: شخصیت اصلی این حکایت که مردی مسافر و جهان‌دیده است از دید یونگ قابل بررسی است.

۱- او شخصیتی برون‌گرا دارد که در زمان حال زندگی می‌کند. زود آشنا و اهل معاشرت و اجتماعی است. در جستجوی مدام تجربه‌های نو و شورانگیز است و به سیر آفاق و انفس می‌پردازد. (یونگ، ۱۳۹۰: ۹۵) سعدی در توصیف شخصیت مرد مسافر می‌گوید:

ز دریای عمان برآمد کسی سفر کرده هامون و دریا بسی
 عرب دیده و ترک و تاجیک و روم ز هر جنس در نفس پاکش علوم
 جهان‌گشته و دانش‌اندوخته سفر کرده و صحبت‌آموخته
 (همان: ۷۶)

۲- خون‌گرم و زود آشناست؛ چنانکه:

چو بر آستان ملک سر نهاد نیایش کنان دست بر بر نهاد
 درآمد به ایوان شاهنشاهی که بخت جوان باد و دولت رهی
 (همان: ۷۷)

۳- راحت و روان سخن می‌گویند و به جهان محسوس و پدیدارهای آن توجه دارند. چنانکه سعدی می‌گوید:

بگفت ای خداوند روی زمین خدایت معین باد و دولت قرین

نرفتم درین مملکت منزلی
ندیدم کسی سرگردان از شراب
ملک را همین خلق و پیرایه بس
سخن گفت و دامان گوهر فشاند
پسند آمدش حسن گفتار مرد
کز آسیب، آزرده دیدم دلی
مگر هم خرابات دیدم خراب
که راضی نگردد به آزار کس
به نطقی که شه آستین برفشانند
به نزد خودش خواند و اکرام کرد
(همان: ۷۸-۷۷)

این ویژگی توجه به جهان محسوس و پدیدارهای آن در پایان حکایت مجدداً آشکار می‌شود. زمانی که مرد مسافر در بیان دلیل توجه‌اش به دو غلام ملک این‌گونه می‌گوید که:

درین نکته‌ای هست گر بشنوی
نبینی که درویش بی‌دستگاه
مرا دستگاه جوانی برفت
ز دیدار اینان ندارم شکیب
مرا همچنین چهره گلفام بود
در این غایتم رشت باید کفن
مرا همچنین جعد شبرنگ بود
کنونم نگه کن به وقت سخن
در اینان به حسرت چرا ننگرم؟
برفت از من آن روزهای عزیز
که حکمت روان باد و دولت قوی
به حسرت کند در توانگر نگاه؟
به لهو و لعب زندگانی برفت
که سرمایه‌داران حسنند و زیب
بلورینم از خوبی اندام بود
که مویم چو پنبه‌ست و دوکم بدن
قبا در بر از فربهی تنگ بود
بیفتاده یکیک چو سرو کهن
که عمر تلف کرده یاد آورم
به پایان رسد ناگه این روز نیز
(بوستان، باب ۱: ۸۸-۸۷)

از سویی دیگر رفتار وزیر کهن نیز قابل توجه است. از نظر آدلر احساس حقارت و کهنتری، به عنوان منبع تمامی تکاپوی انسان و نیروی محرکه‌ای است که کل رفتار شخص را برمی‌انگیزاند. چه بسا شخص ضعف و عقده حقارت خود را بهانه قرارداده و آن را توجیهی برای شکست در به ثمر رساندن فعالیت‌های خود سازد. (کریمی، ۱۳۹۰: ۹۳)

در این حکایت وزیر کهن از روی حسد و احساس حقارت و بی‌مهری که در او ایجاد شده به دنبال راهی برای رسیدن به منصب پیشین خود است. او که از مرد مسافر

کوچک‌ترین بدی و خیانتی ندیده توجه و تأیید مسافر را به دو غلام ملک با نیت سوء و به بدترین شکل و با بیان حقارت‌آمیزی به اطلاع شاه می‌رساند.

که این را ندانم چه خوانند و کیست نخواهند به سامان درین ملک زیست...
 شنیدم که با بندگانش سرست خیانت‌پسند است و شهوت‌پرست
 (بوستان، همان: ۸۲)

۴- از نظر یونگ یکی از ویژگی‌های افراد برون‌گرا، واقع‌گرایی و قدرت‌سازگاری با افراد و موقعیت‌هاست؛ چنانکه در این حکایت، مرد مسافر در پاسخ به این خواسته که: چنین گفت با من وزیر کهن تو نیز آنچه دانی بگویی و بکن
 (بوستان، همان: ۸۵)

او:

بخندید و انگشت بر لب گرفت کزو هرچه آید نیاید شگفت
 حسودی که بیند به جای خودم کجا بر زبان آورد جز بدم
 من آنگاه انگاشتم دشمنش که خسرو فروتر نشاند از منش
 چو سلطان فضیلت نهد بر ویم ندانی که دشمن بود در پیم؟
 مرا تا قیامت نگیرد به دوست چو بیند که در عزم من ذل اوست
 (بوستان، همان: ۸۷)

باب ۱- حکایت ۱۶، موضوع و درون‌مایه: ظلم‌وستم به دیگران و تحمل عواقب آن.
 خلاصه حکایت: روزی پهلوانی معروف که بسیار قوی هیکل و تنومند بود و حتی شیر نر از حضور او وحشت‌زده می‌شد در چاه افتاد. با وجود جثه تنومند و قوی، قلبی نامهربان داشت. هیچ‌کس از ظلم و زورگویی‌های پهلوان در امان نبود. پهلوان سنگین‌دل در ته چاه شب تا صبح گریه و زاری می‌کرد و کمک می‌خواست. اما نه تنها کسی کمکش نکرد بلکه یکی از مردمانی که از ظلم او آسیب دیده بود سنگی بر سرش کوبید. (حقیقی، ۱۳۹۱: ۲۱)

او گفت:

تو هرگز رسیدی به فریاد کس که می‌خواهی امروز فریادرس
 همه تخم نامردمی کاشتی بین لاجرم بر که برداشتی

که برجان ریشتم نهاد مرهمی؟ که دل‌ها ز ریشتم بنالد همی...
تو ما را همی چاه کندی به راه به سر لاجرم درفتادی به چاه
نپندارم ای در خزان کشته جو که گندم ستانی به وقت درو
(بوستان، باب ۱: ۱۱۷)

شخصیت اصلی: پهلوان ستمگر، ایستا، منفی، شخصیت نوعی (صفت)
تحلیل روان‌شناسی: شخصیت اصلی این حکایت پهلوانی است که جز بدی و
تباهی نفعی برای مردم نداشته است. به تعبیر سعدی «بداندیش مردم» شخصیتی است
که در سنخ سلطه جوی آدلر قرار می‌گیرد.

گزیری به چاهی در افتاده بود که از هول او شیر نر ماده بود
بداندیش مردم به جز بد ندید بیفتاد و عاجزتر از خود ندید
همه شب ز فریاد و زاری نخفت یکی بر سرش کوفت سنگی و گفت...
(همان: ۱۱۷)

از سوی دیگر، یونگ در توضیح مفهوم «ناخودآگاه جمعی» به این نکته اشاره
می‌کند که ناخودآگاه جمعی گویی انبار خاطرات نژادی هستند و مخزن تمام تجاربی که
طی تکامل انسان به وسیله نسل‌ها تکرار شده است. (سیاسی، ۱۳۷۸: ۵۵)
احساس، ادراک کردن و اندیشیدن آدمی تا حدی مطابق این مفاهیم کهن صورت
می‌گیرند.

یونگ معتقد است که کهن‌الگوها تجربیات و معلوماتی هستند که در طول تاریخ
بشری از نسلی به نسل دیگر منتقل شده‌اند. مثلاً میان انسان‌ها جاودانگی یک صورت
ازلی است که در اسطوره‌ها به صورت‌های مختلف منعکس شده‌اند. (کریمی، ۱۳۹۰:
۸۲) در پایان این حکایت سعدی از زبان فردی که بر سر پهلوان زورگو سنگ زده،
عواقب رفتار ظالمانه پهلوان را یادآور می‌شود که گویی با مفهوم ناخودآگاه جمعی و
برخی کهن‌الگوها از نگاه یونگ، هماهنگی دارد. سعدی خطاب به پهلوان زورگو
می‌فرماید:

تو هرگز رسیدی به فریاد کس که می‌خواهی امروز فریادرس
همه تخم نامردمی کاشتی ببین لاجرم بر، که برداشتی...

تو ما را همی چاه کندی به راه به سر لاجرم درفتادی به چاه...
نپندارم ای در خزان کشته جو که گندم ستانی به وقت درو
(بوستان، همان: ۱۱۷)

باب ۱- حکایت ۱۷: موضوع و درون‌مایه: ظلم و ستم، جاودانگی و درد و رنج‌های
ابدی.

خلاصه حکایت: روایت می‌کنند که مردی نیکوکار وقتی حجاج بن یوسف را دید
به او توجهی نکرد و احترام نگذاشت. حجاج عصبانی از این بی‌توجهی مرد به افسر
خود دستور داد که سر از بدن مرد جدا کند. مرد به حالت خنده و گریه افتاد و چون
حجاج دلیل خنده و گریه را پرسید:

بگفتا همی‌گریم از روزگار که طفلان بیچاره دارم چهار
همی‌خندم از لطف یزدان پاک که مظلوم رفتم نه ظالم به خاک
(همان: ۱۱۸)

پسر حجاج با وساطت می‌خواهد که پدر از خون مرد بگذرد. چرا که او تکیه‌گاه و
پشتیبان عده‌ای است و چهار فرزند کوچک دارد. اما حجاج وساطت فرزندش را
نمی‌پذیرد و خون مرد را می‌ریزد. بعد از این اتفاق:

بزرگی در آن فکرت آن شب بخت به خواب اندرش دید و پرسید و گفت
دمی بیش بر من سیاست نراند عقوبت بر او تا قیامت بماند
(همان: ۱۲۰)

شخصیت‌های اصلی: حجاج بن یوسف، ایستا، منفی، شخصیت تاریخی، ۲- مرد
نیکوکار، پویا، مثبت، شخصیت نوعی.

تحلیل روان‌شناسی: در بوستانی که سعدی آفریده، خردمندان و اهل بصیرت
وظیفه‌ای مهم دارند و مسئولیتی انسانی بر ایشان است که مردم و زیر دستان را از ثمره
کارها آگاه کنند و بیدار. و آن‌جا که نصیحت دشوار است از این وظیفه‌تن‌زنند. نظیر
این پیر نیکوکار در نزد حجاج یوسف که مصیبت را به خنده پذیره شد. (یوسفی،
۱۳۸۹: ۲۱)

در این حکایت شخصیت منفی حجاج بن یوسف علاوه بر آن‌که ویژگی‌های سنخ
سلطه‌جو و ستمگر آدلر را داراست. برخی از ویژگی‌های افراد درون‌گرای متفکر از نگاه

یونگ را به همراه دارد. از نظر یونگ، فرد درون‌گرای متفکر:

۱- نسبت به دیگران سرد و بی‌ملاحظه است. چنانکه در این حکایت:

به سرهنگ دیوان ننگه کرد تیز که نطعش بینداز و خونش بریز
(همان: ۱۱۸)

۲- به راحتی با دیگران کنار نمی‌آیند و در قضاوت‌های عملی بسیار ضعیف هستند. نسبت به دیگران بی‌توجهند و بر اندیشه‌های خود متمرکز می‌شوند. در این حکایت زمانی که پسر حجاج مرد از نیکوکار وساطت می‌کند تا حجاج خونش را نریزد با این دلیل:

که خلقی برو روی دارند و پشت نه رایست خلقی به یکباره کشت
بزرگی و عفو و کرم پیشه کن ز خردان اطفالش اندیشه کن
(همان: ۱۱۹)

حجاج به حرف فرزندش هم اهمیتی نمی‌دهد و مرد را می‌کشد. از طرفی سعدی در ادامه حکایت از طریق خواب و از زبان مرد کشته شده به مفاهیم عمیق اجتماعی اشاره می‌کند که با مفهوم کهن الگوهای یونگ هماهنگی دارد.

۱- کهن‌الگوی جاودانگی و درد و رنج‌های ابدی:

دمی بیش بر من سیاست نراند عقوبت بر او تا قیامت بماند
(همان: ۱۱۹)

۲- کهن‌الگوی دعا و نفرین:

نخفتست مظلوم از آهش بترس ز دود دل صبحگاهش بترس
نترسی که پاک اندرونی شبی برآرد ز سوز جگریا ربی
(همان: ۱۲۰)

۳- کهن‌الگوی شیطان:

نه ابلیس بد کرد و نیکی ندید بر پاک ناید ز تخم پلید
(همان، ۱۲۰)

باب ۱- حکایت ۲۷ موضوع و درون‌مایه: گلایه و حسرت خوردن بر حال دیگران و

آرزوهای باطل و بی‌ثباتی دنیا

خلاصه حکایت: فردی که از راه مشتنی کسب درآمد می‌کرد به تنگدستی و فقر

شدیدی مبتلا شد.

<p>مدام از پریشانی روزگار گهش جنگ با عالم خیره‌کش گه از دیدن عیش شیرین خلق گه از کار آشفته بگریستی کسان شهند نوشند و مرغ و بره چه بودی که پایم در این کار گل مگر روزگاری هوس راندمی</p>	<p>دلش حسرت آورد و تن سوگوار گه از بخت شوریده رویش ترش فرو می‌شدی آب تلخش به حلق که کس دید از این تلخ‌تر زیستی مرا روی نان می‌نیند تره به گنجی فرو رفتی از کام دل ز خود گرد محنت بیفشاند می</p>
---	---

(همان: ۱۴۳-۱۴۲)

فرد مشت‌زن که دائم در حال گله و شکایت بود روزی استخوان‌های جمجمه پوسیده‌ایی را در خاک می‌بیند که گویی با زبان پند با او می‌گوید: «که ای خواجه با بینوایی بساز» و:

<p>غم از گردش روزگاران مدار غم و شادمانی نماند و لیک کرم پای دارد نه دیهیم و تخت مکن تکیه بر ملک و جاه و حشم</p>	<p>که بی ما بگردد بسی روزگار جزای عمل ماند و نام نیک بده کز تو این ماند ای نیک‌بخت که پیش از تو بودست و بعد از تو هم</p>
--	--

(همان: ۱۴۴-۱۴۳)

شخصیت اصلی: مشت‌زن، پویا، مثبت، شخصیت نوعی (وصف)

تحلیل روان‌شناسی: شخصیت مشت‌زن در این حکایت براساس هرم سلسله نیازهای مزلو در مرتبه نخست و ابتدایی نیازها دچار مشکل است. نیازهای اولیه شخصیت مشت‌زن نظیر غذا، مسکن، پوشاک و... به درستی تأمین نشده است.

<p>یکی مُشت‌زن بخت و روزی نداشت ز جور شکم گل کشیدی به پشت مدام از پریشانی روزگار</p>	<p>نه اسباب شامش مهیا نه چاشت که روزی محال است خوردن به مُشت دلش حسرت آورد و تن سوگوار</p>
--	--

(همان: ۱۴۲)

از سوی دیگر شخصیت فرد مشت‌زن با برخی از ویژگی‌هایی که آدلر در سنخ

گیرنده از آن‌ها یاد می‌کند هماهنگی دارد. از نظر آدلر سنخ گیرنده علاقه‌مند هستند که همه چیز خود را از دیگران بگیرند و به دیگران وابسته باشند. همان‌طوری که مرد مشت‌زن هم اینگونه آرزو می‌کند که:

چه بودی که پایم در این کار گل به گنجی فرو رفتی از کام دل
مگر روزگاری هوس راندمی ز خود گرد محنت بیفشاندمی
(همان: ۱۴۳)

در اثنای داستان سعدی ما را با دو مفهوم از کهن‌الگوهای یونگ روبه‌رو می‌سازد.
۱- کهن‌الگوی مرگ:

شنیدم که روزی زمین می‌شکافت عظام زنخدان پوسیده یافت
به خاک اندرش عقد بگسیخته گهرهای دندان فرو ریخته
دهان بی‌زبان پند می‌گفت و راز که ای خواجه با بینوایی بساز
نه این است حال دهن زیر گل! شکر خورده انگار یا خون دل
غم از گردش روزگاران مدار که بی ما بگردد بسی روزگار
(همان: ۱۴۳)

۲- کهن‌الگوی جاودانگی:

چنانکه می‌فرماید:

غم و شادمانی نماند و لیک جزای عمل ماند و نام نیک
کرم پای دارد نه دیهیم و تخت بده کز تو این ماند ای نیک‌بخت
(همان: ۱۴۴)

باب ۲- حکایت ۲۱ موضوع و درون‌مایه: محبت و دل‌جویی از دیگران و پاداش آن. خلاصه حکایت: حکایت‌کنند که شخص مغروری در خانه اش را بر روی درویش فقیر و ناتوانی می‌بندد. فقیر دل‌شکسته و ناامید درکنجی می‌نشیند و شروع به ناله و زاری می‌کند. ناپینایی صدای او را می‌شنود و دلیل ناراحتی اش را جویا می‌شود. درویش ماجرا را تعریف می‌کند. ناپینا از راه محبت و دل‌جویی، او را مهمان خود می‌کند و به خانه اش می‌برد. بعد از پذیرایی، مرد درویش که خاطرش آسوده و خوشحال است، دست به دعا می‌برد و برای مرد ناپینا طلب خیر می‌کند. سحرگاه چشمان مرد بینا شده و

این حکایت در شهر می پیچید و به گوش خواجه سنگدل می رسد. خواجه سنگدل از مرد بخشنده و شفا یافته چگونگی ماجرا را می پرسد و او در جواب می گوید:
 تو کوتاه نظر بودی و سست رأی که مشغول گشتی به جغد از همای
 به روی من این در کسی کرد باز که کردی تو بر روی وی در فراز
 (بوستان، باب ۲: ۱۹۴)

خواجه سنگدل مغبون و متحیر چنین می گوید افسوس:
 که شهbaz من صید دام تو شد مرا بود دولت به نام تو شد
 (همان: ۱۹۵)

شخصیت اصلی: ۱- خواجه سنگدل، ایستا، منفی، شخصیت نوعی؛ ۲- مرد نابینا، پویا، مثبت، شخصیت نوعی.

تحلیل روان شناسی: شخصیت خواجه سنگدل که درویش بینوا را از در خانه اش دور می سازد با برخی از ویژگی های سنخ اجتناب گر نزدیکی دارد، چرا که خواجه نیز بنا به تعریف آدلر از سنخ اجتناب گر، در برابر فقر و احتیاج درویش بی تفاوت است و به خواسته او اهمیتی نمی دهد. از سویی دیگر این شخصیت با برخی از ویژگی های تیپ درون گرای متفکر یونگ نیز قابل بررسی است. گفته شد که افراد درون گرای متفکر به راحتی با دیگران کنار نمی آیند و نسبت به دیگران سرد و بی ملاحظه رفتار می کنند، و در قضاوت های عملی ضعیف هستند؛ چنان که خواجه سنگدل نیز با درویش چنین رفتاری را دارد. در مقابل شخصیت مرد نابینایی که با مهر و علاقه و در حد توان خویش پذیرای درویش بینوا شد و در برابر خواسته ها و احتیاجات درویش رفتار مناسبی از خود نشان داد؛ در سنخ اجتماعی مفید آدلر قرار گرفته است و از طرفی نیز با برخی از ویژگی های تیپ برون گرایی حسی یونگ همسو است.

مرد نابینا که به ارزش های عینی و ملموس توجه دارد، واقع گرا است و با مرد درویش و موقعیت پیش آمده سازگار می شود؛ چنانکه به درویش می گوید:

بگفت ای فلان ترک آزار کن یک امشب به نزد من افطار کن
 به خلق و فریبش گریبان کشید به خانه در آوردش و خوان کشید
 (همان: ۱۹۴)

۴-۳. باب سوم، حکایت ۱: در عشق و مستی و شور

موضوع و درون‌مایه: سوز و گداز عشق و تحمل مشقات در راه معشوق. خلاصه حکایت: حکایت‌کنند که گداززاده‌ای عاشق دختر پادشاه شد. گداززاده همیشه ملازم شاهزاده بود و میدان او را خالی نمی‌گذاشت. دائم آرزوی محال را در سر می‌پروراند و راز دل خود را با کسی فاش نمی‌کرد. دیگر ملازمان شاهزاده از عشق جوان با خبر شدند و به او سفارش کردند که از شاهزاده دوری کند. گداززاده به حرفشان اهمیتی نمی‌داد و «دگر خیمه زد بر سر کوی دوست». به واسطه این سرکشی غلامی دست‌وپای جوان عاشق را شکست و او را از نزدیک شدن به شاهزاده برحذر داشت. جوان عاشق که صبر و قرار نداشت در پاسخ کسی که او را دیوانه خطاب می‌کرد: بگفت: این جفا بر من از دست اوست نه شرط است نالیدن از دست دوست من اینک دم دوستی می‌زنم گر او دوست دارد و گر دشمنم (همان: ۲۰۹)

شخصیت اصلی: گداززاده عاشق، ایستا، مثبت، شخصیت نوعی و قالبی. تحلیل روان‌شناسی: یونگ در مورد ویژگی‌های تیپ درون‌گرای شهودی معتقد است که این افراد:

۱- خیال‌باف، پنداره‌وار و رؤیایی هستند و ارتباطشان با دنیای واقعیت منطقی نیست؛ چنانکه در این حکایت نیز شخصیت گداززاده عاشق شاهزاده می‌شود و درحالی‌که: همی‌رفت و می‌پخت سودای خام خیالش فرو برده دندان به کام (همان: ۲۰۸)

۲- محافظه‌کار و نگران آینده هستند. در این حکایت هم، جوان درحالی‌که دائم ملازم شاهزاده بود و لحظه‌ای او را تنها نمی‌گذاشت اما: دلش خون شد و راز در دل بماند ولی پایش از گریه در گل بماند (همان: ۲۰۹)

۳- از دید دیگران افرادی ناجور و عجیب و غریب هستند. در این حکایت هم: کسی گفتش ای شوخ دیوانه‌رنگ عجب صبر داری تو بر چوب و سنگ (همان: ۲۰۹)

اریک فروم در نظریه خود پیرامون عشق می‌گوید که پیوند تعاونی در عشق بالغ انسان کامل در وضعی صورت می‌گیرد که وحدت و هم‌سازی شخصیت انسان و فردیت او را محفوظ می‌دارد، نیرویی است که موانع بین انسان‌ها را می‌شکند و آدمیان را به یکدیگر پیوند می‌دهد. عشق انسان را به احساس انزوا و جدایی چیره می‌سازد که خودش باشد و هم‌سازی شخصیت خود را حفظ کند. در عشق تضادی جالب روی می‌دهد؛ عاشق و معشوق یکی می‌شوند و در عین حال از هم جدا می‌مانند. (فروم، ۱۳۷۴: ۱۳)

در نظر سعدی عاشق و معشوق حل می‌شوند و یکی شدن آن‌ها انحلال عاشق را در بردارد و دیگر «خویشتنی» یا «خودی» برای او وجود ندارد:

کشیدم قلم بر سر نام خویش نهادم قدم بر سر کام خویش
بدان زهره دستت زدم در رکاب که خود را نیاوردم اندر حساب
(همان: ۲۱۰)

باب ۳- حکایت ۴، موضوع و درون‌مایه: عشق و دلدادگی.

خلاصه حکایت: مردی در شهر سمرقند معشوقی داشت که در زیبایی و جمال بی‌مثال و شهره شهر بود. عاشقان بسیار داشت. یک بار مرد عاشق پنهانی بر چهره معشوق زیبا نظر انداخت. معشوق به تندى با او گفت:

که ای خیره‌سر چند پویی پیم ندانی که من مرغ دامت نیم؟
گرت بار دیگر بینم به تیغ چو دشمن بیرم سرت بی‌دریغ
(همان: ۲۱۵)

نصیحت‌گری به مرد عاشق سفارش کرد که سر کار خویش بگیرد، چرا که ممکن نیست به وصال او برسد و مبادا که جان خویش را هم در این کار تباه کند.

چو مفتون صادق ملامت شنید به درد از درون ناله‌ای برکشید
که بگذار تا زخم تیغ هلاک نغلتاندم لاشه در خون و خاک
مگر پیش دشمن بگویند و دوست که این کشته دست و شمشیر اوست
(همان)

شخصیت اصلی: مرد عاشق، ایستا، مثبت، شخصیت قالبی

تحلیل روان‌شناسی: شخصیت مرد عاشق با ویژگی‌های تیپ درون‌گرای شهودی

یونگ قابل بررسی است.

۱- این افراد خیال‌باف و رؤیایی می‌اندیشند. چنانکه این مرد عاشق در برابر خطر کشته شدن چنین می‌گوید:

که بگذار تا زخم تیغ هلاک
بغلتاندم لاشه در خون و خاک...
نمی‌بینم از خاک کویش گریز
به بیداد گو: آبرویم بریز
بخشای بر من که هرچ او کند
وگر قصد خون است نیکو کند
(همان)

۲- از دید دیگران افرادی ناجور و عجیب به نظر می‌آیند.

در این حکایت شخصیت نصیحت‌گر که رفتار مرد عاشق را عجیب و ناجور می‌داند چنین می‌گوید:

کسی گفتش: اکنون سر خویش گیر
از این سهل‌تر مطلبی پیش‌گیر
نپندارم این کام حاصل کنی
مبادا که جان در سر دل کنی
(همان)

باب ۳- حکایت ۸، موضوع و درون‌مایه: عشق و جنون

خلاصه حکایت: در مرو بیماری بود که عاشق و مفتون طیب دلربا و زیبای خویش شده بود.

حکایت کند دردمندی غریب
که خوش بود چندی سرم با طیب
نمی‌خواستم تندرستی خویش
مبادا که ناید طیبم به پیش
بسا عقل زورآور چیره‌دست
که سودای عشقش کند زیردست
(بوستان، باب ۳: ۲۲۰)

شخصیت اصلی: دردمند غریب، ایستا، مثبت، شخصیت قلبی

تحلیل روان‌شناسی: در این حکایت کوتاه نیز شخصیت دردمند غریب با برخی ویژگی‌های تیپ درون‌گرای شهودی و حسی براساس دیدگاه یونگ قرابت دارد؛ از جمله:

۱- افرادی غیر عقلایی و بریده از جهان روزمره هستند. چنانکه سعدی از زبان

شخصیت دردمند غریب می‌فرماید:

نمی خواستم تندرستی خویش مبادا که ناید طبیم به پیش
 بسا عقل زورآور چیردست که سودای عشقش کند زیردست
 چو سودا خرد را بمالید گوش نیارد اگر سر برآورد هوش
 (همان)

۲- از سوی دیگر شخصیت دردمند غریب خیال باف است و با واقعیت ارتباط درستی ندارد.

باب ۳- حکایت ۹: موضوع و درون‌مایه: زورآزمایی عقل و عشق
 خلاصه حکایت:

یکی پنجه آهنین راست کرد که با شیر زورآوری خواست کرد
 چو شیرش به سر پنجه در خود کشید دگر زور در پنجه خود ندید
 یکی گفتش آخر چه خسبی چو زن به سر پنجه آهنینش بزن
 شنیدم که مسکین در آن زیر گفت نشاید بدین پنجه با شیر گفت
 تو در پنجه شیر مرد اوژنی چه سودت کند پنجه آهنی
 چو عشق آمد از عقل دیگر مگوی که در دست چوگان اسیر است گوی
 (همان: ۲۲۰)

یونگ در تأکید بر اهمیت ضمیر ناهشیار چنین می‌گوید که انسان نباید خود را با عقل یکی کند، زیرا انسان هرگز آفریده عقل نبوده و نیست و باید به ضمیر ناهشیار آدمی توجه کافی شود و بخش بزرگی از فعالیت‌ها باید به وسیله ضمیر آگاه هدایت شود. یونگ بر این باور است که ضمیر ناهشیار انسان منبع بالقوه بزرگی از انرژی است که باید به آن اجازه تجلی و عرض اندام داده شود تا به جای ضمیر هشیار به وسیله جریان خودانگیخته، وارد عمل شود. بخش زیادی از عشق‌ورزی‌ها، آثار هنری، حرکات جسمی و روانی انسان و خلاقیت‌ها تحت تأثیر ضمیر ناهشیار تحقق می‌یابند. (شولتز، ۱۳۹۳: ۱۷۹)

سعدی طی این حکایت عقل و عشق را به پنجه آهنین و پنجه شیر تشبیه می‌کند و شخصی را مثال می‌زند که می‌خواهد خود را با پنجه آهنینی که به جایی اتصال ندارد، با پنجه شیری که تحت تأثیر ضمیر ناهشیار عمل می‌کند در اندازد که بدیهی است پنجه

آهنین به رغم استحکام چون از درون هدایت نمی‌شود، کارآیی ندارد. (هاشمی، ۱۳۷۸: ۲۰۷)

باب ۳- حکایت ۱۰، موضوع و درون‌مایه: عشق و تنفر و ناسازگاری زن و شوهر
خلاصه حکایت: دو همزاده با هم وصلت کردند. اما از این وصلت:

یکی را به غایت خوش افتاده بود	دگر نافر و سرکش افتاده بود
یکی خلق و لطف پری‌وار داشت	یکی روی در روی دیوار داشت
یکی خویش‌تن را بیاراستی	دگر مرگ خویش از خدای خواستی
پسر را نشانند پیران ده	که مهتر بر او نیست مهرش بده

(همان)

پسر با خوش حالی گفت: حاضرم که صد گوسفند بدهم و از بند زن رها شوم. اما دختر با حالتی آشفته جواب داد: اگر سیصد هزار گوسفند هم بدهند در برابر ندیدن یار برای من ارزش ندارد.

شخصیت‌های اصلی: ۱- شوهر، ایستا، مثبت، شخصیت نوعی (وصفی)، ۲- زن، ایستا، مثبت، شخصیت نوعی (وصفی).

تحلیل روان‌شناسی: دو شخصیت اصلی این حکایت با دو تیپ برون‌گرا و درون‌گرای یونگ قابل بررسی است.

۱- شخصیت شوهر با ویژگی‌های افراد درون‌گرای متفکر قرابت دارد. از دید یونگ این افراد به راحتی با دیگران کنار نمی‌آیند و نسبت به احساسات دیگران سرد و بی‌ملاحظه هستند و تنها بر اندیشه‌های خود متمرکز می‌شوند. چنانکه در این حکایت نیز، این شخصیت «نافر و سرکش» بود. «روی در روی دیوار داشت» و به واسطه این وصلت «مرگ خویش از خدا خواستی». او در پاسخ به نصیحت بزرگان ده با خوشحالی گفت: «به صد گوسفند تعابن نباشد رهایی ز بند» (همان: ۲۲۱-۲۲۰)

۱- در مقابل شخصیت زن این حکایت ویژگی‌های افراد برون‌گرای احساسی را دارد.

این افراد تفکر را شدیداً سرکوب می‌کنند. بسیار عاطفی هستند. به عقاید و سنت‌هایی که به آن‌ها آموخته شده، می‌چسبند و نسبت به عقاید و انتظارات دیگران حساسند. در این حکایت شخصیت زن با وجود بدخلقی و بی‌توجهی شوهر «بی‌غایت خوش افتاده بود» و «خلق و لطف پری‌وار داشت» و برای همسرش «خویش‌تن را

بیاراستی» (همان)

او در برابر پاسخ شوهر که حاضر بود صد گوسفند بدهد تا از دست او خلاص شود با آشفتگی و ناراحتی بسیار اظهار داشت که:

نه صد گوسفندم که سیصد هزار نباید به نادیدن روی یار
(همان)

باب ۳- حکایت ۱۱: موضوع و درون‌مایه: شایستگی در راه عشق

خلاصه حکایت:

چه بودت که دیگر نیایی به حی؟	به مجنون کسی گفت ای نیک‌پی
که ای خواجه دستم ز دامن بدار	چو بشنید بیچاره بگریست زار
تو نیزم نمک بر جراحت مریش	مرا خود دلی دردمند است و ریش
که بسیار دوری ضروری بود	نه دوری دلیل صبوری بود
پیامی که داری به لیلی بگو	بگفت ای وفادار فرخنده‌خو
که حیف است نام من آنجا که اوست	بگفتا مگو نام من پیش دوست

(همان: ۲۲۱)

تحلیل روان‌شناسی: اریک فروم معتقد است که نیک‌بختی انسان در گروهی ایجاد رابطه نزدیک و صمیمی با طبیعت و انسان‌هاست و انسان تنها به وسیله عشق خلاق می‌تواند از نیک‌بختی برخوردار شود و تنها از این طریق است که باید جدایی خود از طبیعت را جبران کند. (شاملو، ۱۳۷۷: ۴۹) سعدی همانند فروم اعتقاد دارد که نیک‌بختی هدفی رایگان و تضمین شده برای آدمی نیست و برای نیل به آن قصد و اراده باید از سوی انسان باشد و آدمی باید زمینه روانی لازم را برای آن یا به عبارت دیگر شایستگی آن را داشته باشد و این نکته را در حکایت فوق بیان می‌دارد. (هاشمی، ۱۳۷۸: ۵۵)

نه دوری دلیل صبوری بود که بسیار دوری ضروری بود
(همان)

منظور سعدی تأکید بر این نکته است که برای حصول پیروزی در راه عشق و نیل به وصال معشوق، اراده باید از سوی انسان باشد و نقطه آغازین همانا سعی عاشق است و این همانند نظریه فروم است که می‌گوید دلیل شکست مردم در عشق این است که بر

این خیالند که عاشق بودن هیچ قید و شرطی ندارد و مسأله تنها یافتن معشوق مناسب است و حال آن‌که عشق ورزیدن هنری است که عاشق باید ابتدا آن را بیاموزد تا بتواند معشوق مناسب را بیابد. (فروم، ۱۳۹۴: ۷)

باب ۳- حکایت ۱۳: موضوع و درون‌مایه: توجه کامل به معشوق و بی‌تفاوتی نسبت به امور دیگر در برابر معشوق.

خلاصه حکایت: روزی سلطان محمود غزنوی با همراهان خود به شتاب از جایی می‌گذشت. یکی از صندوق‌های جواهرات از روی شتر افتاد و شکست. پادشاه اجازه داد، افراد جواهرات را برای خود بردارند و همچنان راه خود را به سرعت ادامه داد. همه سواران و پیادگان همراه سلطان محمود مشغول جمع‌آوری جواهرات شدند. پادشاه وقتی به پشت سر خود نگاه کرد دید که تنها ایاز است که بدون توجه به جواهرات پشت سر او در حرکت است. (حسن لی، ۱۳۸۲: ۷۶)

نگه کرد کای دلبر پیچ‌پیچ ز یغما چه آورده‌ای؟ گفت هیچ
من اندر قفای تو می‌تاختم ز خدمت به نعمت نپرداختم
گرت قربتی هست در بارگاه به خلعت مشو غافل از پادشاه
(همان: ۲۲۳)

شخصیت اصلی: ایاز، ایستا، مثبت، شخصیت تاریخی و شناخته شده.
تحلیل روان‌شناسی: شخصیت ایاز در این حکایت با ویژگی‌های افراد برون‌گرای احساسی یونگ قابل بررسی است. در تیپ برون‌گرا افراد به دیگران و دنیای بیرون توجه دارند تا به خود و در زمان حال زندگی می‌کنند. به خود اعمال توجه دارند و به عقاید و سنت‌هایی که به آن‌ها آموخته شده، پای‌بند هستند. عاطفی‌اند و تفکرات را سرکوب می‌کنند.

در این حکایت با وجود آن‌که سلطان محمود اجازه جمع‌کردن جواهرات را به ملازمانش داده همگی آن‌ها به جز ایاز، پادشاه را تنها گذاشتند. ایاز تنها به همراهی پادشاه توجه داشت.

نماند از وثاقان گردن فراز کسی در قفای ملک جز ایاز
(همان)

و این‌گونه که به او آموخته شده بود گفت:

گرت قربتی هست در بارگاه به خلعت مشو غافل از پادشاه
 خلاف طریقت بود کاولیا تمنا کنند از خدا جز خدا
 گر از دوست چشمت بر احسان اوست تو در بند خویشی نه در بند دوست
 (همان)

باب ۳- حکایت ۲۱، موضوع و درون‌مایه: تحمل و پذیرش رنج و درد در راه معشوق.

خلاصه حکایت:

کسی گفت پروانه را کای حقیر برو دوستی درخور خویش گیر
 رهی رو که بینی طریق رجا تو و مهر شمع از کجا تا کجا؟
 شخص ملامت‌گو در ادامه می‌گوید:
 سمندر نه‌ای، گرد آتش مگرد که مردانگی باید آنگه نبرد
 ز خورشید پنهان شود موش کور که جهل است با آهنین پنجه زور
 کسی را که دانی که خصم تو اوست نه از عقل باشد گرفتن به دوست
 پروانه در جواب سرزنش‌های ملامت‌گو می‌گوید که: «ای عجب گر بسوزم چه
 باک!»

مرا چون خلیل آتشی در دل است که پنداری این شعله بر من گل است...
 نه خود را بر آتش به خود می‌زنم که زنجیر شوق است در گردنم
 مرا همچنان دور بودم که سوخت نه این‌دم که آتش به من در فروخت
 (همان: ۲۳۲)

تحلیل روان‌شناسی: سعدی در این حکایت بر لزوم مجاهدت تأکید می‌کند و از شخصیتی حکایت دارد که پروانه را پند می‌داد که اینچنین عاشقانه گرد شمع نگردد آن هم شمعی که به او کوچکترین محبتی ندارد و ظالمانه او را می‌سوزاند. همان شمعی که محفل پادشاهان را نورافشان می‌کند و پروانه حقیری را در خور شأن و منزلت خود نمی‌داند. پروانه به زیبایی پاسخ او را می‌دهد که:

مرا چون خلیل آتشی در دل است که پنداری این شعله در من گل است
 (همان)

خواننده به یاد می‌آورد که حضرت ابراهیم را به جرم خداپرستی خواستند در آتش بسوزانند و به فرمان خدا آتش بر او گلستان شد و منظور سعدی نیز همین است که اگر انسانی واقعا عاشق باشد، نیروی عشق نه تنها رنج ناشی از آن را خنثی می‌کند بلکه آن را شیرین و گوارا می‌سازد و نیش‌ها را بدل به نوش‌ها می‌کند. افزون بر این نیروی عشق دارای جذبه و کششی است که آدمی را به سوی خود می‌کشد و رنج راه را آسان می‌سازد. (هاشمی، ۱۳۷۸: ۵۷)

نه خود را به آتش به خود می‌زنم که زنجیر شوق است در گردنم
نه دل دامن دلستان می‌کشد که مهرش گریبان جان می‌کشد
(بوستان، همان)

این اشعار سعدی گفته‌ی دکتر فرانکل را به یاد انسان می‌اندازد که اگر رنج جزئی جدایی‌ناپذیر از زندگی آدمی است، پس باید در رنج معنایی باشد و اگر انسان بتواند به رنج خود معنایی دهد آن رنج دیگر آزار دهنده نیست و او با تکیه به این پایگاه فکری توانست از اردوگاه مخوف آشوتیز جان سالم به دربرد. (فرانکل، ۱۳۷۱: ۹۷) اگر انسان برای آنچه که به آن عشق می‌ورزد، نکوشد، از سوختن مصون نمی‌ماند و در آتشی بس سوزناک‌تر خواهد سوخت. سوزش ناشی از سکون، عدم تلاش، تحقیر نفس، عذاب وجدان و حسرت و حسادت بر حال آن‌هایی که این راه را مردانه پیموده‌اند.

مرا همچنان دور بودم که سوخت نه این دم که آتش به من در فروخت
(بوستان، همان)

بنابراین، چون بی‌هدفی و سکون نیز مرگ‌آور و سوزناک است همان بهتر که انسان برای هدفی بکوشد. (هاشمی، ۱۳۷۸: ۵۸)

اجل ناگهان در کمینم کشد همان به که آن نازنینم کشد
نه روزی به بیچارگی جان دهی همان به که در پای جانان دهی
(بوستان، همان)

باب ۳- حکایت ۲۲، موضوع و درون‌مایه: صبوری در راه عشق و تحمل مشقات
خلاصه حکایت:

شبی یاد دارم که چشمم نخفت شنیدم که پروانه با شمع گفت
که من عاشقم، گر بسوزم رواست ترا گریه و سوز، باری چراست؟

بگفت: ای هوادار مسکین من
 چو شیرینی از من به در می‌رود
 همی گفت و هر لحظه سیلاب درد
 که ای مدعی عشق کار تو نیست
 اگر عاشقی خواهی آموختن
 مکن گریه بر گور مقتول دوست
 برفت انگبین یار شیرین من
 چو فرهادم آتش به سر می‌رود
 فرو می‌دویدش به رخسار زرد
 که نه صبر داری نه یارای ایست
 به کشتن فرج یابی از سوختن
 برو خرّمی کن که مقبول اوست
 (همان: ۲۳۴)

شخصیت اصلی: شمع، ایستا، مثبت، شخصیت تمثیلی (وصف).
 تحلیل روان‌شناسی: در این حکایت شخصیت شمع برخی از ویژگی‌های تیپ
 برون‌گرای احساسی و عاطفی را داراست

۱- بسیار عاطفی و سرکوب شدید تفکرات چنان که از زبان شمع می‌خوانیم:
 تو بگریزی از پیش یک شعله، خام
 ترا آتش عشق اگر پر بسوخت
 من استاده‌ام تا بسوزم تمام
 مرا بین که از پای تا سر بسوخت
 (همان)

۲- پایبند به عقاید و سنت‌هایی که به آن‌ها آموخته شده است:
 اگر عاشقی خواهی آموختن
 اگر عاشقی سرمشوی از مرض
 فدایی ندارد ز مقصود چنگ
 به دریا مرو گفتمت زینهار
 به کشتن فرج یابی از سوختن
 چو سعدی فروشوی دست از غرض
 وگر بر سرش تیر بارند و سنگ
 وگر می روی تن به طوفان سپار
 (همان: ۲۳۵)

باب ۴- حکایت ۱۴، موضوع و درون‌مایه: احساس همدردی، مردم‌گرایی، محبت
 و واقع‌گرایی.

خلاصه حکایت: یکی از پادشاهان شام ملک صالح بود. صبحگاهی او مخفیانه به
 همراه غلامش در اطراف کوی و برزن می‌چرخید تا از حال مردم با خبر شود. در
 مسجد دو درویش را دید که از شدت سرما و تهیدستی، شب را به‌سختی سپری کرده
 بودند. یکی از درویش‌ها از راه گلایه می‌گفت:

گر این پادشاهان گردن‌فراز
که در لهو و عیشند و با کام و ناز
در آیند با عاجزان در بهشت
من از گور سر بر نگیرم ز خشت
بهشت برین ملک و مأوای ماست
که بند غم امروز بر پای ماست
همه عمر از اینان چه دیدی خوشی
که در آخرت نیز زحمت کشی
(همان، ۴: ۲۶۲)

ملک صالح بعد از شنیدن گلایه‌های درویش به قصر خود بازگشت و دستور داد که دو درویش را به حضورش آورند. ملک با جود و بخشش و با احترام به دو درویش غذا و لباس مناسب داد. یکی از دو درویش متعجب از رفتار ملک صالح پرسید که ما بندگان چه حاصلی برای تو داریم که چنین مهربانانه با ما رفتار می‌کنی؟
ملک پاسخ داد:

من آن کس نیم کز غرور و حشم
ز بیچارگان روی در هم کشم
تو هم با من از سر بنه خوی زشت
که ناسازگاری کنی در بهشت
(همان: ۲۶۳)

شخصیت اصلی: ملک صالح، پویا، مثبت، شخصیت تاریخی و شناخته شده.
تحلیل روان‌شناسی: شخصیت ملک صالح در این حکایت با ویژگی‌های افراد خودشکوفاتطابق دارد.

۱- حس هم‌دردی و ساختار منشی مردم‌گرایی ملک صالح چنان‌که او:

دوان هر دو کس را فرستاد و خواند
به هیبت نشست و به حرمت نشانند
بر ایشان ببارید باران جود
فرو شستشان گرد دل از وجود
(همان: ۲۶۲)

۲- پذیرش خود، دیگران و طبیعت چنان‌که ملک صالح نیز نقاط قوت و ضعف خود را می‌پذیرد. منش دموکراتیک دارد و دیگران را نیز می‌پذیرد و برای نگرش و احساسات دو درویش ارزش و احترام قائل است. ملک صالح برای دل‌جویی از دو درویش می‌گوید:
من امروز کردم در صلح باز
تو فردا مکن در به رویم فراز
توهم با من از سر بنه خوی زشت
که ناسازگاری کنی در بهشت
(همان: ۲۶۳)

باب ۴- حکایت ۲۰، موضوع و درون‌مایه: سنگدلی معشوق و صبوری عاشق.
خلاصه حکایت: شخص ساده‌دلی عاشق کسی شده بود که مدام او را آزار می‌داد.
فرد که:

جفا بردی از دشمن سخت‌گوی ز چوگان سختی بختی چو گوی
به کین چین بر ابرو نینداختی ز یاری به تندی نپرداختی
کسی از او پرسید که چرا در برابر این همه آزار و اذیت معشوق پاسخی نمی‌دهد
و تحمل می‌کند.

بدو گفت شیدای شوریده سر جوابی که شاید نبشتن به زر
دلم خانه مهریار است و بس از آن می‌نگنجد درو کین کس
چه خوش گفت بهلول فرخنده‌خوی چو بگذشت بر عارض جنگجوی
گرین مدعی دوست بشناختی به پیکار دشمن نپرداختی
گر از هستی حق خبر داشتی همه خلق را نیک پنداشتی
(همان: ۲۷۰-۲۶۹)

شخصیت اصلی: ساده دل عاشق، ایستا، مثبت، شخصیت نوعی و قالبی.
تحلیل روان‌شناسی: شخصیت ساده‌دلی که عاشق فردی سخت‌دل شده با برخی از
ویژگی‌های تیپ برون‌گرای احساس یونگ هماهنگی دارد. این افراد شدیداً عاطفی
هستند و تفکر را سرکوب می‌کنند و چندان پایبند رعایت اصول نیستند. چنان‌که در این
حکایت نیز فرد عاشق در برابر تندی‌های معشوق تفکرات خویش را سرکوب می‌کند و
در جواب فردی که او را سرزنش می‌کند، پاسخ می‌دهد که:

دلم خانه مهریار است و بس از آن می‌نگنجد درو کین کس
(همان: ۲۶۹)

باب ۶- حکایت ۹، موضوع و درون‌مایه: خویش‌داری و رضایت به داشته‌ها

خلاصه حکایت:

یکی گربه در خانه زال بود که برگشته ایام و بد حال بود
دوان شد به مهمان سرای امیر غلامان سلطان زدنش به تیر
چکان خونس از استخوان می‌دوید همی‌گفت و از هول جان می‌دوید

اگر جست‌وجو از دست این تیر زن من و موش و ویرانه پیرزن
نیرزد عسل جان من زخم نیش قناعت نکوتر به دوشاب خویش
خداوند از آن بنده خرسند نیست که راضی به قسم خداوند نیست
(همان: ۳۰۴/۶)

شخصیت اصلی: گربه، پویا، مثبت، شخصیت تمثیلی (وصفی).

تحلیل روان‌شناسی: در این حکایت سعدی از طریق شخصیت نمادین گربه بر اصل خویشتن‌پذیری تأکید دارد. گربه‌ای که در خانه پیرزنی زندگی می‌کند و هرچند که خانه محقر و غذا نامأکول است اما نوعی ایمنی و آرامش در بردارد؛ ولی گربه قدر نعمت این آسایش را نمی‌داند و به مهمان‌سرای شاهی برای تغذیه بهتر روان می‌شود. غافل از این‌که غلامان محافظ با تیر آتشین او را هدف قرار می‌دهند و او خونین و هراسان می‌گریزد. شخصیت گربه حکایت فاقد خویشتن‌پذیری است و برای شریک شدن در سفره سلطان به کاخ او می‌رود، غافل از این‌که همنشین سلطان شدن و بر سر خوان او نشستن بهای خود را طلب می‌کند و هر جا گنجی است ازدهایی بر روی آن خوابیده است. (هاشمی، ۱۳۷۸: ۱۴۶)

اگرچه سعی و اراده برای زندگی بهتر فضیلت محسوب می‌شود اما انسان باید آماده باشد که بهای آن را بپردازد؛ همانند شخصیت گربه که اگر به خویشتن‌آشنایی داشت، می‌دانست که او را جریزه این کار نیست و خود را به صورت فقیر در خانه پیر زن می‌پذیرفت.

فرانکل در بیان نظریه معنا درمانی بیان می‌دارد که اگر رنج جزء لاینفک زندگی انسان است، پس باید مانند هر جزء جدایی‌ناپذیر دیگر معنایی در آن نهفته باشد و اگر انسان بتواند به رنج خود معنایی دهد آن رنج دیگر آزار دهنده نیست. فرانکل تأکید می‌کند معنایی که هر شخص به زندگی خویش می‌دهد، باید هر فرد در شرایط مخصوص به خودش، به آن دست یابد و دیگری نمی‌تواند به زندگی او معنا دهد. (همان: ۱۴۷) در داستان فوق اگر گربه می‌توانست به رنج خود (خانه محقر پیرزن و تغذیه بد) معنا دهد، مثلاً بر خورداری از ایمنی و صفای پیرزن یا هنگامی که برای یافتن زندگی بهتر روانه مهمان‌سرای امیر شد و تیر خورد به رنج خود این‌گونه معنی می‌داد که این بهایی است که برای زندگی بهتر باید بپردازد، رنج‌های او دیگر آزاردهنده نبودند.

۷-۴. باب هفتم، در تربیت: امیل دورکیم، فیلسوف و جامعه‌شناس فرانسوی و یکی از جامعه‌شناسان قرن بیستم بود. از نظر او تعلیم و تربیت از جامعه برمی‌خیزد و برای آن است که افراد را برای تأمین نیازهای جامعه تربیت کند. دورکیم وظیفه عمده آموزش و پرورش را انتقال هنجارها و ارزش‌های اجتماعی می‌داند. (معبودی، ۱۳۸۵: ۱۰۲)

در تعلیم و تربیت اگر هدف جامعه باشد بالاخره این افراد هستند که به وسیله آن‌ها باید طرح‌های خاص اخلاقی، اقتصادی، سیاسی پیاده شود. دکتر شریعتمداری در تعریف تربیت چنین می‌گوید: «تربیت عبارت می‌شود از هدایت و اداره جریانی ارتقایی و تکاملی و مراد از این جریان ارتقایی و تکاملی طفل و زندگی وی و آینده است.» با توجه به اهمیت اصل تعلیم و تربیت مسلم است سعدی که معلم اخلاق می‌باشد بسیاری از بحث‌ها و نظریات خود را در طی یک باب به مسأله تعلیم و تربیت اختصاص خواهد داد. سعدی به گواهی آثارش به ویژه گلستان و بوستان بیش از اغلب شاعران و سخنوران خاور زمین در بند تعلیم و تربیت افراد بوده است و بر تأکید بر اهمیت آن تا آن‌جا پیش رفته که مراکز آموزش و پرورش آن روز را یعنی «مدرسه‌ها» بر «خانقاه» و کانون‌های تجمع «اهل طریق» که در آن روزگار نامی و آوازه‌ای داشته‌اند برتر شمرده است. (ترابی، ۱۳۷۶: ۱۳۸)

باب ۸- حکایت ۴، موضوع و درون‌مایه: بدقولی و امید واهی دادن و عواقب آن. خلاصه حکایت: طغرل در یک شب پاییزی بر پاسبان هندویی گذرکرد. از شدت سرما و بارش برف و باران پاسبان هندو بر خود می‌لرزید. طغرل که دلش به حال او سوخت؛ گفت: منتظر باش تا من قبای پشمینه‌ام را توسط غلامی به دست تو برسانم تا خود را گرم کنی. طغرل در این اندیشه به ایوان شاهی خود رفت اما کاملاً وعده خود را فراموش کرد.

پاسبان هندو که همچنان منتظر رسیدن قبای پشمین شاه بود تا صبح دوام نیاورد و جان داد.

شخصیت اصلی: طغرل، ایستا، شخصیت تاریخی و شناخته شده.

تحلیل روان‌شناسی: شخصیت طغرل با برخی ویژگی‌های افراد درون‌گرای حسی از نگاه یونگ قابل بررسی است. گفته شد که افراد درون‌گرا:

۱- به افکار و احساسات خویش توجه می‌کنند. چنانکه در این حکایت طغرل در ابتدا دلش برای پاسبان هندو می‌سوزد:

دلش بروی از رحمت آورد جوش که اینک قبا پوستینم پیوش
دمی منتظر باش بر طرف بام که بیرون فرستم به دست غلام
(بوستان، باب ۸: ۳۴۶)

۲- اصول و معیارها را مهم‌تر از خود اعمال می‌دانند: طغرل از راه دلسوزی به پاسبان هندو وعده می‌دهد که قبا پشمینه‌اش را برای او می‌فرستد اما وقتی به ایوان شاهی خود می‌رود کاملاً فراموش می‌کند و به وعده‌اش عمل نمی‌نماید:

درین بود و بادصبا بروزید شهنشه در ایوان شاهی خزید
وشاقی پریچهره در خیل داشت که طبعش بدو اندکی میل داشت
تماشای ترکش چنان خوش فتاد که هندوی مسکین برفتش زیاد...
(همان)

۳- از طرفی افراد درون‌گرای حسی به فعالیت‌های انسان به دیده سرگرمی و نیک‌خواهی می‌نگرند. طغرل سلجوقی که هندوی پاسبان را فراموش می‌کند و با وعده‌ای که به او می‌دهد باعث می‌شود که او از شدت انتظار جان بسپارد. سعدی از زبان چوبک‌زن خطاب به چنین افرادی می‌گوید:

نگه کن چو سلطان به غفلت بخت که چوبک‌زنش بامدادان بگفت...
ترا شب به عیش و طرب می‌رود چه دانی که بر ما چه شب می‌رود؟
فرو برده سرکاروانی به دیگ چه از پا فرو رفتگانش به ریگ
بدار، ای خداوند، زورق برآب که بیچارگان را گذشت از سرآب...
(همان)

۳. نتیجه‌گیری

با توجه به ویژگی‌های شخصیت‌پردازی سعدی می‌توان چنین گفت: که سعدی شخصیت‌های حکایاتش را از طریق شخصیت‌های شناخته شده تاریخی-اسطوره‌ای، مذهبی-عرفانی، شخصیت‌های قالبی، شخصیت‌های نوعی و تمثیلی معرفی می‌کند.

شخصیت‌های نوعی بیشترین سهم را در حکایت‌ها به خود اختصاص داده‌اند که شخصیت عام و عمومی است و سعدی برای این‌که به گونه‌ای آنان را خاص کند، اغلب صفتی را به آن‌ها اختصاص می‌دهد مانند: مرزبان ستمگر یا یکی خوب کردار؛ یا از طریق وصف کنش‌ها و اعتقادات شخصیت نوعی، کار شخصیت‌پردازی را آسان می‌سازد مانند: طفل روزه‌دار یا شاگرد منسوخ‌باف.

تطبیق شخصیت‌های حکایات بوستان با ویژگی‌های روان‌شناسی شخصیت امری نسبی است و بعضی از شخصیت‌ها مجموعه‌ای از ویژگی‌های چند تیپ را به خود اختصاص می‌دهند؛ از این‌رو، از ۱۸۳ شخصیت اصلی همه حکایات بوستان، ۱۳۰ شخصیت با یک یا چند ویژگی نظریه‌های روان‌شناسی شخصیت قابل انطباق است. در این میان نوزده حکایت براساس دیدگاه‌های یونگ در مورد روان‌شناسی شخصیت قابل بررسی بود که نوع شخصیتی درون‌گرا با هشت حکایت و حدود ۴۲ درصد، بیشتر از سایر دیدگاه‌های یونگ وجود داشت و اغلب شخصیت‌های این تیپ در باب سوم بوستان وجود دارند.

این شخصیت‌ها بیشتر از نوع شخصیت‌های قالبی، نوعی و تیپیک و ایستا هستند و مثبت و منفی بدون آن‌ها در حکایات، مشخص نیست. اغلب شخصیت‌های تیپ درون‌گرا، در باب سوم بوستان که شیخ سعدی آن را به عشق و شور و مستی اختصاص داده، وجود دارد.

جدول شماره ۱. ویژگی‌های تیپ درون‌گرا بر اساس دیدگاه گوستاو یونگ

شماره	تیپ شخصیتی	شخصیت حکایت	۱	۲	۳	خصوصیات شخصیت
۱	درون‌گرای حسی	طغرل	۴	۸	۳۴۶	شخصیت تاریخی، اسطوره‌ای، ایستا
۲	درون‌گرای متفکر	حجاج یوسف	۱۷	۱	۱۱۸	شخصیت تاریخی، اسطوره‌ای، ایستا، منفی
		خواجه سنگدل شوهر	۲۱	۲	۱۹۳	شخصیت نوعی (وصفی)، ایستا، منفی
۳	درون‌گرای شهودی	گدازاده عاشق	۱	۳	۲۰۸	شخصیت قالبی
		مرد عاشق	۴	۳	۲۱۴	شخصیت قالبی
		دردمند غریب	۸	۳	۲۲۰	شخصیت قالبی
۴	درون‌گرای احساسی و عاطفی	مرد توانگر	۱۱	۲	۱۷۷	شخصیت نوعی (وصفی)، ایستا، منفی

جدول شماره ۲. ویژگی‌های تیپ برون‌گرا بر اساس دیدگاه گوستاو یونگ

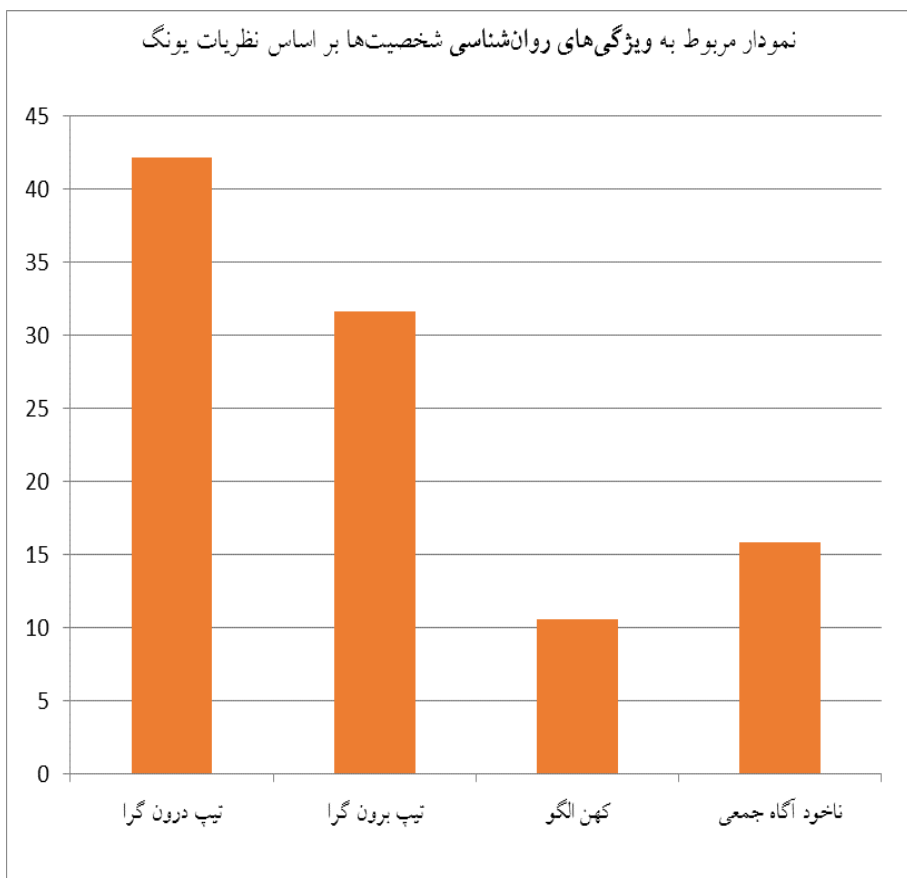
ردیف	تیپ شخصیتی	شخصیت حکایت	کتاب	ج. ۱	صفحه	خصوصیات شخصیت
۱	برون‌گرا	مسافر از دریای عمان برآمده	۳	۱	۷۶	شخصیت نوعی، پویا، مثبت
۲	برون‌گرای حساس	مرد نابینا	۲۱	۲	۱۹۳	شخصیت نوعی (وصفی)، پویا، مثبت
۳	برون‌گرای متفکر					
۴	برون‌گرای شهودی					
۵	برون‌گرای احساسی و عاطفی	زن	۱۰	۳	۲۲۰	شخصیت نوعی، ایستا
		ایاز	۱۳	۳	۲۲۳	شخصیت تاریخی، اسطوره‌ای
		شمع	۲۲	۳	۲۳۴	شخصیت تمثیلی، ایستا
		ساده‌دل عاشق	۲۰	۴	۲۶۹	شخصیت قالبی

جدول شماره ۳. مفاهیم کهن‌الگوی جاودانگی و مرگ

ردیف	مفهوم کهن‌الگو	شخصیت حکایت	کتاب	ج. ۱	صفحه	خصوصیات شخصیت
۱	جاودانگی و درد و رنج‌های ابدی، دعا و نفرین، شیطان	مرد نیکوکار	۱۷	۱	۱۱۸	شخصیت نوعی (وصفی) پویا مثبت
۲	مرگ، جاودانگی		۲۷	۱	۱۴۲	

جدول شماره ۴. طبقه‌بندی ویژگی‌های روان‌شناسی شخصیت‌ها بر اساس نظریات یونگ

محتوا	تعداد	درصد
تیپ درون‌گرا	۸	۱۱.۴۲
تیپ برون‌گرا	۶	۵۸.۳۱
کهن‌الگو	۲	۵۳.۱۰
ناخودآگاه جمعی	۳	۷۹.۱۵
مجموع	۱۹	۱۰۰



کتاب‌نامه

الف) کتاب‌ها

۱. ترابی، علی‌اکبر، ۱۳۷۶، *جامعه‌شناسی در ادبیات فارسی*، تبریز: فروغ آزادی.
۲. حقیقی، مریم، ۱۳۹۱، *چهل داستان از بوستان*، تهران: گوهر اندیشه.
۳. حسن‌لی، کاووس، ۱۳۸۲، *شیرین تراز قند*، چ ۲، تهران: نشر اهل قلم.
۴. خزائلی، محمد، ۱۳۷۵، *شرح بوستان*، چ ۱۰، تهران: جاویدان.
۵. سیاسی، علی‌اکبر، ۱۳۷۸، *نظریه‌های شخصیت*، چ ۱۴، تهران: نشر دانشگاه تهران.
۶. شاملو، سعید، ۱۳۷۷، *بهداشت روانی*، چ ۱۲، تهران: رشد.
۷. شولتز، دوان پی، ۱۳۷۸، *تاریخ روان‌شناسی نوین*، ترجمه: علی‌اکبر سیف، تهران: دوران.
۸. _____، ۱۳۹۳، *روان‌شناسی کمال*، ترجمه: گیتی خوشدل، نشر پیکان.

۹. _____، ۱۳۸۳، *نظریه‌های شخصیت*، ترجمه: یحیی سیدمحمدی، تهران: هما.
۱۰. فروم، اریک، ۱۳۷۴، *هنر عشق ورزیدن*، ترجمه: پوری سلطانی، تهران: مروارید.
۱۱. فرانکل، ویکتور، ۱۳۷۱، *انسان در جستجوی معنا*، ترجمه: مینو میلانی، تهران: درسا.
۱۲. کریمی، یوسف، ۱۳۹۰، *روان‌شناسی شخصیت*، چ ۱۶، تهران: ویرایش.
۱۳. معبودی، زهرا، ۱۳۸۵، *جامعه‌شناسی در آثار سعدی*، تهران: تیرگان.
۱۴. هاشمی، جمال، ۱۳۷۸، *سعدی و روان‌شناسی نوین*، تهران: توس.
۱۵. یونگ، کارل گوستاو، ۱۳۹۰، *انسان امروزی در جستجوی روح خود*، ترجمه: فریدون فرامرزی، تهران: نشر آستان قدس.
۱۶. یوسفی، غلامحسین، ۱۳۸۹، *بوستان سعدی (سعدی‌نامه)*، چ ۱۰، تهران: نیل.

ب) مقالات

۱. صیادکوه، اکبر، ۱۳۸۹، «بررسی عنصر شخصیت در حکایت‌های بوستان»، *مجله بوستان ادب*، دانشگاه شیراز، س ۲، ش ۲، صص ۱۳۱-۸۹.

ج) پایان‌نامه

۱. بدری، بهاره، ۱۳۹۰، «شناسایی و تبیین مؤلفه‌های روان‌شناسی مثبت در بوستان و گلستان سعدی»، دانشگاه علامه طباطبایی، چاپ نشده.
۲. بهاروندی، آذر، ۱۳۹۰، «بررسی گلستان و بوستان سعدی با تکیه بر روان‌شناسی فرهنگی»، دانشگاه لرستان، چاپ نشده.